



# استاد قصاب، استاد بقال و استاد نانوا!

غلامعلی منتظر

کلام آغازین

دوره ۳۳ | شماره ۲ | پیاپی ۹۰ | تیر ۱۴۰۲

تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۳/۰۵/۰۲

صفحات: ۱-۴

شاپای چاپی: ۱۰۲۷-۲۶۹۰

شاپای الکترونیکی: ۲۷۸۳-۴۵۱۴

سال‌ها پیش در شماره سی‌ونهم فصلنامه رهیافت، بهار ۱۳۸۶، مطلبی با عنوان «درسی برای دانشجویان» آورده شده که خود ترجمه نوشته‌ای از نشریه علوم غشا<sup>۱</sup> بود که به لحاظ جذابیت موضوع آن را با کمی تلخیص بازمی‌نویسم:

خرگوشی در مقابل لانه خود نشسته و در حال نوشتن بود که روباهی سررسید.

روباه با زیرکی پرسید: آقا خرگوشه! چه می‌نویسی؟

خرگوش پاسخ داد: رساله‌ام را!

روباه با تعجب گفت: به به! نمی‌دانستم دانشجو شده‌ای؛ موضوع رساله‌ات چیست؟

خرگوش پاسخ داد: چگونه می‌توان روباهی را شکار کرد و خورد؟

روباه شروع به خندیدن کرد و گفت: چه موضوع جالبی!

خرگوش اضافه کرد: تازه نمی‌دانی چه آزمایشگاه مجهزی هم دارم! دوست داری آن را ببینی؟

روباه پذیرفت و با زیرکی به دنبال خرگوش وارد لانه‌اش شد.

پس از مدتی خرگوش به تنهایی بیرون آمد و دوباره مشغول نوشتن شد.

در این حین گرگی از راه رسید و پرسید: آقا خرگوشه! چه می‌نویسی؟

خرگوش پاسخ داد: رساله‌ام را!

گرگ پرسید: موضوع رساله‌ات چیست؟

خرگوش پاسخ داد: چگونه می‌توان گرگی را شکار کرد و خورد؟

گرگ گفت: عجب! مگر خرگوش‌ها درباره خوردن گرگ چیزی می‌دانند؟!

خرگوش پاسخ داد: بله! خیلی! تازه آزمایشگاه مجهزی هم دارم، چرا با من نمی‌آیی تا آزمایشگاهم را ببینی؟

گرگ به دنبال خرگوش به درون لانه او رفت و این‌بار ما هم همراه‌شان می‌شویم. پس از گذر از راهروهای تاریک، یکبارہ وارد

استاد مهندسی فناوری اطلاعات، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (سر دبیر)

montazer@modares.ac.ir

Orcid: 0000-0003-2866-2930

استناد به این مقاله: منتظر، غ. (۱۴۰۲). استاد قصاب، استاد بقال و استاد نانوا! رهیافت، ۳۳ (۲)، صص. ۱-۴.

DOI: 10.22034/RAHYAFT.2023.14058

ناشر: مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور



1. Mason, E. A. (1991). A lesson for students. *Journal of Membrane Science*, 60, 125-145.

محفظه بزرگ و پرنوری می‌شویم. بعد از اینکه چشم‌مان به نور عادت کرد، می‌بینیم آن سوی آزمایشگاه شیری نشسته است!

**پند اخلاقی داستان:** هیچ‌وقت از کسی نپرسید «موضوع رساله‌ات» چیست؟ بلکه پرسید «استاد راهنمایت» کیست؟!

مطلب جذابی است که ظرافت نقش بی‌بدیل «استاد راهنما» را در شکل‌گیری و به سرانجام رسیدن پژوهشی علمی بازگو می‌کند. استاد راهنما به عنوان نقطه آغاز پژوهش در دوره‌های تحصیلات تکمیلی، نقشی اساسی در فرایند تحقیق دارد: اوست که ایده اصلی پژوهش را مطرح می‌کند و متقلاً این ایده باید برخاسته از دغدغه‌های ذهنی‌اش و تجربه‌های متمادی‌اش در موضوعی علمی باشد چه او به عنوان پژوهشگری متبحر و اندیشمندی صاحب‌نظر با آن مسئله روزگار می‌گذراند و هم اوست که در مسیر حل مسئله و دستیابی به پاسخ، چون چراغ راهنما به دانشجو اجازه می‌دهد راهی را برود یا مانع از ورود او به جاده‌ای انحرافی و مسیری خطا می‌شود؛ اوست که بر همه فرایند پژوهش نظارت تام دارد تا دانشجو به سلامت طی طریق کرده، به منزل مقصود برسد. به تعبیر دیگر، هندسه اصلی پژوهش در دست اوست و دانشجو ذیل راهنمایی‌های این معمار، بنای پژوهش خود را از ابتدا تا انتها می‌سازد.

با این اوصاف بسیار بدیهی است که هر استادی در قلمرویی خاص مجال ورود داشته و با زوایا و بود و نبود آن آشناست و طبعاً همان حوزه و زمینه را برای دانشجوی خود مناسب دانسته؛ تلاش می‌کند مسئله‌ای نو را در آن قلمرو حل کند. لیک تجربه زیسته نگارنده نشان می‌دهد که الزاماً چنین نیست و اتفاقاً استادانی هستند که قلمرو خاص‌شان خیلی هم خاص نیست و به فراخور علاقه دانشجو به راحتی از این حوزه به حوزه‌های دیگر پا می‌نهند و احتمالاً با خود می‌اندیشند که این دانشجویست که باید کار تحقیق در پایان‌نامه/رساله را به سامان رساند پس اشکالی هم ندارد که استاد در زمینه‌ای نامرتبط و حتی نامتجانس هم کار کند؛ خدا را چه دیدید: شاید از این پشم، کلاهی برای ترفیع و ارتقایمان هم ریسیده شود!

شوربختانه فراوانی دانشجو و عدم تناسب تعداد استادان با تعداد دانشجویان هم مزید بر علت شده و مجال اندیشیدن استاد در باب مسائل مرتبط به حوزه تخصصی‌اش را از او گرفته و احتمالاً از سر «رأفت علمی!» و برای اینکه «کار دانشجو راه بیفتد!» مسؤولیت راهنمایی‌اش را می‌پذیرد و بعد هم به دانشجو می‌گوید برو و ببیند چه موضوع‌هایی در مقالات جدید مطرح است و یکی از آنها را بیاورد و تحقیقش را آغاز کند! طرفه اینکه این استادان کار خودشان را هم فداکارانه و از سر خدمت به دانش و دانشگاه قلمداد می‌کنند و آنان را که منطبق بر اصولی دانشجو می‌پذیرند و در چارچوبی علمی، پژوهش را تعریف می‌کنند، احتمالاً کم‌کار و ناهمراه با پیشرفت

دانشگاه برمی‌شمرند. به خاطر دارم چند سال پیش یکی از همکاران دانشگاهی، با بررسی موضوعات پایان‌نامه‌ها/رساله‌های استادان طی دوره‌ای ده-دوازده ساله، نمودارهایی از توزیع پژوهش‌های آنان رسم کرده بود تا دال مرکزی تحقیق هر یک را به دست آورد. نموداری که محور افقی‌اش موضوع‌های پژوهشی و محور عمودیش‌اش تعداد پایان‌نامه/رساله‌ها بود. می‌گفت در جمع بیست و چند نفره استادان یک دانشکده، تقریباً همه نمودارهایی کاملاً مسطح داشتند؛ یعنی استادان محترم در همه حوزه‌ها و زمینه‌های علمی فعالیت می‌کردند و برایشان تفاوتی نداشت که چه می‌کنند. می‌گفت فقط یک تن بود که نمودارش شبه‌گوسی بود و نشان می‌داد در یکی- دو حوزه خاص کار می‌کند و در قلمرویی محدود تمرکز دارد. بعدتر استادانی به او خرده گرفته بودند که اتفاقاً کار همان یک تن غلط بوده، چه استاد دانشگاه وظیفه‌اش این است که در حوزه‌های مختلف تحقیق و فعالیت کند و باید بتواند برای هر دانشجویی موضوعی درخور داشته باشد! شاید همین علتی باشد بر اینکه طی سه دهه گذشته، نظام ارتقایمان دانشگاهیان را در مراتب مختلف از استادیاری تا استادی نشانده، تا آنجا که در حال حاضر حدود بیست درصد اعضای هیئت علمی کشور (حدود ۱۵ هزار تن) در مرتبه «استادی» هستند، اما از قلیلی از آنان عطر و بوی استادی به مشام می‌رسد. اندک‌اندک استادانی که در جایگاه علمی خود تراز باشند، به گمانم یکی از دلایلی همین است که اصولاً ما خودمان را با این مفهوم درگیر نکرده‌ایم که هدف‌مان از تعریف یک پایان‌نامه/رساله چه باید باشد: آیا به دنبال بافتن حلقه‌ای در کاوش و پژوهشی خاص هستیم تا از کنار هم نشستن این حلقه‌ها زنجیره‌ای زیبا و همگون حاصل شود یا صرفاً برای تمام کردن دوره تحصیلی دانشجو (و شاید وجیزه ناچیز آن) موضوعی را به دانشجو می‌گوییم و بعد خودمان را از آن کنار می‌کشیم تا دانشجو هر چه خواست انجام دهد؟!

در یک نگاه عمومی در جامعه دانشگاهی ما چند نوع استاد داریم که در این مقال به استعاره به این انواع می‌پردازیم:

**الف. استاد قصاب:** مغازه قصابی را در نظر بگیرید؛ هرآنچه می‌بینیم گوشت است: در یک یخچال انواع گوشت قرمز از گوسفند و گوساله و گاو؛ در دیگری انواع گوشت سفید از گوشت مرغ و جوجه تا میگو و انواع ماهیان سردابی و گرمابی؛ و اگر مغازه کمی متجدد باشد بخشی هم به گوشت‌های فرآوری شده اختصاص دارد: انواع کنسروهای ماهی و گوشت‌های نیمه‌آماده یا آماده پخت. همین و بس! بسیار تجربه کرده‌ایم که اگر وارد چنین مغازه‌ای شویم خود قصاب برای نحوه چرخ کردن گوشت ایده دارد، برای پختن آبگوشت راهنمایی‌مان می‌کند که کدام بخش گوشت چرب و ترد است و اگر بخواهیم قلیه ماهی درست کنیم می‌گوید کدام ماهی مناسب‌تر است.

بقالی / سوپرمارکت<sup>۳</sup> را برای این گروه مناسب می‌دانم. این دسته نه خود در حوزه‌های عمیق می‌شوند و نه اصلاً می‌توانند در زمینه‌ای به عمق دست یابند و به تبع آن دانشجویان هم نمی‌توانند در حوزه‌ای نگاه ژرف داشته باشند و همین آغاز کج‌روی‌ای جدی در مسیر علم است: دانشجویی که می‌داند استادش در این زمینه ورودی ندارد با او کارش را شروع می‌کند و پس از تعریف رسمی پژوهش، اصلاً سراغی از استاد نمی‌گیرد، استاد هم که می‌داند تخصصی در موضوع ندارد دانشجویی را به حال خود وامی‌نهد و در این وانفاسی هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، هریک کار خود را انجام می‌دهد! به این بیفزایید تعداد کثیر دانشجویانی که در دوره‌های تحصیلات تکمیلی، به‌ویژه در دوره دکتری، می‌پذیریم (تا آنجا که برخی استادان هم‌زمان راهنمایی ۲۵ تا ۳۰ دانشجو را برعهده دارند)؛ دانشجویی که به لحاظ مادی پشتیبانی ندارد، باید کار کند تا معاشش را تأمین کند پس کاری به کار دانشگاه و استاد ندارد، استاد هم که خوشحال است که یکی از اجناسش را فروخته و در قبال آن حق‌التحقیقش را می‌گیرد (و البته در نهایت یکی دو مقاله هم به نامش چاپ می‌شود) پس کاری به کار دانشجو ندارد!

**ج. استاد نانوا:** گمانم این بود که همین دو استعاره برای توصیف حال استادان کفایت می‌کند تا اینکه تجربه‌های دیگر به یاری‌ام آمد. اگر به نانواهای سطح شهر رفته باشید می‌بینید هر یک نانی را تولید می‌کند: یکی نان سنگک، دیگری بربری، آن یکی لواش و چهارمی تافتون؛ در شکل جدیدتر مجتمع نان داریم که همه نوع نان را با ترکیبات مختلف، کنجد و سبزی و سیاهدانه، می‌پزند و البته ویترونی هم دارند که نان قندی و نان شیرمال را هم در آن می‌فروشند. تا اینجا همان حال استاد قصاب است ولی آنچه آن را با قصابی متفاوت می‌کند کاغذی است گوشه مغازه که: «زعفران/اعلاقی قاین/بیرجند موجود است!» در نگاه اول نانوايي و زعفران هیچ ارتباطی به هم ندارند. یک بار از یکی از آنها پرسیدم قضیه چیست؟! برایم شرح داد که: «در خراسان زمین زعفران داریم و شغل اصلی‌مان کشاورزی و زعفران‌کاری است و محصول مزرعه‌مان را می‌آوریم اینجا و مستقیم به مصرف‌کننده عرضه می‌کنیم و خودمان هم ضمانت‌ش هستیم».

در فضای علمی هم با نوآوری‌هایی از این دست مواجهیم: استادی که علاوه بر تخصص اول خود، ورودی عمیق و تخصصی به حوزه‌ای دیگر دارد و در آن حوزه هم به لحاظ علمی پیشرفت‌های جدی و ژرف داشته است: تدریس کرده، کتاب نگاشته، مقاله نوشته، سخنرانی کرده است و اکنون می‌تواند در آن حوزه اظهار نظر تخصصی داشته باشد. برای این گروه استعاره «استاد نانوايي»<sup>۴</sup> را برمی‌گزینم و معتقدم در تعظیم آنان باید کلاه از سر برداشت زیرا تلاش آنها در دو جهت

حال فردی را در نظر بگیرید که به قصابی مراجعه کرده و از قصاب می‌پرسد: شیر دارید؟! قصاب با نگاهی عاقل‌اندلسفیه به او می‌نگرد و می‌گوید: اشتباه نیامده‌اید! اینجا قصابی است نه لبنیاتی!

برخی استادان چنین‌اند: در حوزه‌ای خاص فعالیت می‌کنند، در قلمرویی ویژه گام می‌زنند و آن حوزه را می‌کاوند و می‌جویند. زمینه‌ای علمی دارند و فعالیت‌های خود را در آن میدان تعریف می‌کنند، در همان زمینه تدریس می‌کنند، کتاب می‌نویسند، پژوهش می‌کنند و دانشجو می‌پذیرند. طبعاً این استادان در طی دوره چند ده‌ساله خدمت خود به مقامی شامخ دست خواهند یافت که شایسته عنوان «استاد» و «کرسی» آن است. استعاره «استاد قصابی»<sup>۱</sup> را برای این گروه مناسب می‌دانم. چنانچه دانشجویی سراغ این استادان رود با شاخه‌هایی خاص و قلمرویی ویژه از علم آشنا می‌شود و با گام‌نهادن در آن عرصه به تدریج به تخصصی خاص دست می‌یابد. در این دیدگاه استاد در آن حوزه متخصصی متبحر است که چم و خم راه را می‌داند، به دقایق علم آشناست، ظرایف مسیر را می‌شناسد، به آخرین یافته‌های آن حوزه مسلط است و می‌داند جبهه علم در کدام خاکریز است و می‌تواند عملیاتی را برای حمله به قوای جهل در آن جبهه طراحی کند و با نیروهای تحت امرش این کارزار را پیش ببرد تا ان‌شاءالله به پیروزی شگرفی دست‌یابد. اینان هم‌آنانی‌اند که هر کجا روند باید قدر ببینند و بر صدر نشینند که خود را وقف پیشرفت دانش و تربیت نسل آینده پژوهشگران کرده‌اند.

**ب. استاد بقال:** در مقابل، مغازه بقالی (و به تعبیر جدیدتر «سوپرمارکت» و البته «هایپرمارکت»!) را در نظر بگیرید. در آن همه‌گونه کالایی یافت می‌شود: از لبنیات و تنقلات تا دخانیات و لوازم خانه و آشپزخانه. در این غرفه شیر و ماست، در آن یکی مواد پروتئینی، در سومی انواع سبزی و میوه، در غرفه چهارم مواد شوینده و در غرفه بعد لوازم آرایشی-بهداشتی قرار دارد. به تبع آن فروشنده (یا فروشندگان) اطلاع کمی از کالاها دارد و با کمترین داده و اطلاعات می‌خواهد محصول خودش را معرفی کند. همه چیز دارد ولی با کمترین دانش درباره آنها. برخی از استادان از این زمره‌اند: در همه حوزه‌ها فعالیت می‌کنند؛ موردی را سراغ دارم که استادی که تخصصش مدیریت است، موضوع تحقیق را «بهینه‌یابی محل استقرار پروب‌های اندازه‌گیری سیگنال‌های EEG روی سر انسان» تعریف کرده است. مصداقی را می‌شناسم که استادی در حوزه علوم انسانی رساله‌ای را در زمینه «طراحی پروتکل امنیتی در رمزرها» تعریف کرده است. بعد در توجیه این رفتار چنان رطب و یابس به هم می‌بافیم که نهایت ندارد! مبنایمان این است که در مغازه‌مان همه جنسی یافت شود و مهم آن است که مشتری دست خالی بازنگردد! استعاره «استاد

3. Grocery/ Super market Professor  
4. Master baker  
5. Bakery Professor

1. Butchery Professor  
2. Master grocer

بوده و در هر دو حوزه توانسته‌اند کارهای عمیق و شایان تقدیری را به سرانجام رسانند. مصادیق مختلفی از این گروه را در ذهن دارم: از فیزیکدانی که به حوزه سیاست علم ورودی تخصصی داشته تا مهندس شیمی که کارشناس برجسته‌ای در آموزش عالی کشور است و مهندس برقی که در حوزه اخلاق کاربردی فعالیت‌های وسیع و عمیقی دارد. حکایت اینان حکایت همان استاد نانوایی است که علاوه بر مهارت نانوایی در حوزه زعفران نیز ورودی جدی دارد (یا بالعکس زعفران کاری است که نانوایی را هم به حد کفایت می‌داند). با این توصیفات اکنون می‌توان دید هر یک از ما معلمان دانشگاهی در کدام مسلک و حلقه قرار می‌گیریم: استاد قصاب، استاد بقال، یا استاد نانوایی؟!